

که گفته است: * کوفه جمجمه اسلام و گنجینه ایمان و شمشیر و نیزه خداوند است که به هر جا بخواهد به کار می‌گیرد و سوگند به خدا که خداوند با مردم آن سرزمین در خاوران و باختران زمین یاری می‌رساند - انتقام می‌گیرد. همان‌گونه که با سنگ انتقام گرفت.^۱

گوید فضل بن دکین از شریک، از عمار دُهنی، از سالم، از سلمان ما را خبر داد که می‌گفته است: * کوفه گنبد و پایگاه اسلام و مسلمانان است.

گوید فضل بن دُکین، از موسی بن قیس حَضَرَمی، از سلمة بن کُهَیل، از سلمان ما را خبر داد که می‌گفته است: * از هیچ پایگاه زمین پس از پایگاههایی که به همراهی محمد که سلام و درود خدا بر او باد بوده‌اند، دفاع شده همچون کوفه دفاع نشده و دفع بلا نگردیده است. و هیچ کس آهنگ ویرانی آن نکرده است مگر اینکه خداوند اورانا بود فرموده است. و روزی چنان خواهد شد که هر مؤمنی در آن ساکن باشد یا هوای دلش به سوی آن سرزمین باشد.

گوید وکیع بن جراح، از مِسْعَر، از رُکَین فزاری، از پدرش ما را خبر داد که حذیفه می‌گفته است: * پس از خیمه‌ها و پایگاهها که به همراهی رسول خدا در بدر بوده است از هیچ پایگاهی چون این سرزمین یعنی کوفه دفاع نشده است.

گوید ابو معاویه و عبدالله بن نُمَیر، از اعمش، از عمرو بن مَرّه، از سالم، از حذیفه ما را خبر دادند که می‌گفته است: * از هیچ پایگاهی بر روی زمین چون پایگاه‌های کوفه دفاع و دفع بلا نشده است جز پایگاههایی که زیر سایه محمد (ص) بوده است.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از سماک، از مغیث بکری، از حذیفه ما را خبر داد که می‌گفته است: * سوگند به خدا از مردم هیچ شهر و سرزمین چنان دفاع نشده است که از این شهر یعنی کوفه، جز از یاران حضرت ختمی مرتبت که از او پیروی کردند.

گوید محمد بن عبید طنافسی، از یوسف بن صُهیّب، از موسی بن ابی مختار، از مردی از بنی عَبَس به نام بلال، از گفته حذیفه ما را خبر داد که می‌گفته است: * پس از پایگاه و خیمه‌های بدر که زیر سایه رسول خدا (ص) بوده است از هیچ پایگاهی و مردمی چون مردم این پایگاه - کوفه - دفاع نشده است، هیچ قومی نسبت به ایشان آهنگ ستم نکرده است مگر آنکه خداوند برای آن قوم گرفتاری پدید آورده است که آنان را از آن کار بازداشته است.

۱. ظاهراً اشاره به آیه ۸۳ سوره هود و آیه ۷۴ سوره حجر است.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از سلمة بن کُھَیل، از ابوصادق ما را خبر داد که عبدالله - بن مسعود - گفته است: * من نخستین مردمی را که دجال آهنگ فروگرفتن ایشان را خواهد کرد می‌شناسم و می‌دانم. و چون او را گفتند که ای ابو عبدالرحمان! ایشان چه کسانی هستند؟ گفت: ای مردم کوفه شماید.

گوید سفیان بن عُیَیْنَه، از گفته بیان، از شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است، قرطه بن کعب انصاری گفت: * آهنگ رفتن به کوفه کردیم، عمر بن خطاب ما را تا منطقه صرار^۱ بدرقه کرد و دوبار وضو گرفت و غسل کرد و از ما پرسید می‌دانید چرا شما را بدرقه کردم؟ گفتیم: آری بدین سبب که ما یاران پیامبریم. گفت: فزون بر این - شما پیش مردم شهری می‌روید که ایشان را با قرآن زمزمه‌یی همچون زمزمه زنبور عسل است. آنان را با بیان احادیث از قرآن بازمدارید و سرگرم مسازید. تنها به قرآن ممارست کنید و کمتر از رسول خدا(ص) روایت نقل کنید، اینک بروید که من هم شریک شمایم.^۲

گوید سلیمان بن داود طیالسی، از گفته شعبه، از سلمة بن کُھَیل ما را خبر داد که از حبه عُرَنی شنیده که می‌گفته است: * عمر بن خطاب برای مردم کوفه نوشت:

ای مردم کوفه شما سر اعرابید و سالار آن و شما تیر من هستید که با آن هر کرا از هر سو آهنگ من کند نشانه قرار می‌دهم. اینک عبدالله - بن مسعود - را برای شما برگزیدم و پیش شما گسیل داشتم و شما را برای استفاده از او بر خود ترجیح دادم.

و هب بن جریر بن حازم و یحیی بن عباد هردو، از گفته شعبه، از ابواسحاق، از حارثه بن مضرب خبر دادند که می‌گفته است: * نامه عمر بن خطاب را که برای کوفیان نوشته بود خواندم که محتوای آن چنین بود:

اما بعد، همانا عمار را به امیری بر شما و عبدالله - بن مسعود - را به معلمی و وزارت گسیل داشتم. آن دو از برگزیدگان یاران رسول خدایند. به فرمانشان گوش فرا دهید و به آن دو اقتدا کنید. و من نسبت به عبدالله شما را بر خود ترجیح دادم چه ترجیحی.

عبدالله بن موسی ما را خبر داد و گفت اسرائیل، از ابواسحاق، از حارثه ما را خبر داد

۱. صرار، نام چاه آبی قدیمی است در سه میلی مدینه به راه عراق. برای آگاهی بیشتر به معجم البلدان، ج ۵، چاپ مصر، ۱۳۲۴ ق، ص ۲۴۶ مراجعه فرماید.

۲. این جلوگیری عمر بن خطاب از بیان احادیث نبوی بسیار عجیب است گویا در اینکه احادیث روشن‌کننده راه عمل به قرآن و احکام است تردید داشته است!

که می‌گفته است * نامه عمر را بر ما خواندند که چنین بود:

همانا من عمار بن یاسر را به امیری بر شما و عبدالله بن مسعود را به معلمی و وزیری پیش شما گسیل داشتم. آن دو بی‌تردید از یاران برگزیده رسول خدا (ص) و از شرکت‌کنندگان در جنگ بدراند، و عبدالله بن مسعود را به سرپرستی بیت‌المال شما گماشتم. از آن دو آموزش بگیرید و به ایشان اقتدا کنید. و من درباره عبدالله بن مسعود — با نیازی که به او داشتم — شما را بر خود ترجیح دادم. حارثه در پی سخن خود گفته است: حذیفه هم به مداین گسیل شد و عمر برای این سه تن یک گوسپند مقرر قرار داد که نیمی از آن به عمار داده شود و یک چهارم به عبدالله و یک چهارم به حذیفه.

محمد بن سعد می‌گوید و کعب بن جراح و فضل بن دکین و قبیصة بن عقبه همگی از سفیان، از ابواسحاق، از حارثه بن مضرب ما را خبر دادند که می‌گفته است * عمر بن خطاب برای کوفیان نوشت. و کعب در حدیث خود افزوده است که نامه عمر بر ما خوانده شد که: اما بعد من عمار بن یاسر را به امیری و عبدالله بن مسعود را پیش شما گسیل داشتم. و کعب می‌گفت: به عنوان وزیر و معلم. ابو نعیم و قبیصة می‌گفتند متن نامه مودب و وزیر بوده و دنباله آن چنین بوده است که آن دو از یاران نجیب محمد (ص) و از شرکت‌کنندگان در جنگ بدراند. به آن دو اقتدا کنید و سخن ایشان را بشنوید و من در مورد عبدالله بن مسعود شما را بر خویشتن ترجیح دادم.

و کعب در پی سخن خود افزوده است که عمر نوشته بود: ابن مسعود را به سرپرستی بیت‌المال شما گماشتم و عثمان بن حنیف را به امیری منطقه سواد منصوب کردم و روزانه برای ایشان یک گوسپند مقرر داشتم که نیمی از آن به ضمیمه امعاء و احشاء برای عمار بن یاسر است و نیمی دیگر میان آن دو تن بخش شود.

گوید قبیصة بن عقبه ما را خبر داد و گفت سفیان، از اجلح یا از غیر او، از عبدالله بن ابی هذیل ما را خبر داد که می‌گفته است * عمر بن خطاب برای عمار و عبدالله بن مسعود و عثمان بن حنیف روزانه یک گوسپند مقرر داشت که نیمی از آن همراه محتویات شکمش از عمار باشد و یک چهارم از عبدالله بن مسعود و یک چهارم دیگر از عثمان بن حنیف.

گوید عفان بن مسلم و موسی بن اسماعیل هر دو از گفته وهیب، از داود، از عامر ما را

خبر دادند که می‌گفته است * عبدالله بن مسعود به حمص^۱ هجرت کرده بود. عمر او را به کوفه فرستاد و برای کوفیان نوشت: سوگند به خداوندی که خدایی جز او نیست در مورد عبدالله بن مسعود شما را بر خویشتن ترجیح دادم، از او فراگیرید.

گوید قبیصة بن عقیبه، از گفته سفیان، از ابو حمزه، از ابراهیم، از علقمه ما را خبر داد که می‌گفته است شنیدم عمر می‌گفت * درباره عبدالله بن مسعود - استفاده از او - مردم کوفه را بر خودم ترجیح دادم.

گوید محمد بن عبید طنافسی، از جویبر، از ضحاک ما را خبر داد که می‌گفته است * عمر می‌گفت: همانا درباره ابن ام عبد - عبدالله بن مسعود - مردم کوفه را بر خود برگزیدم و ترجیح دادم. او از بهره‌مندترین افراد ما و نهان‌خانه‌یی انباشته از دانش است.

گوید وکیع، از اعمش، از مالک بن حارث، از گفته ابو خالد که از ویژگیان عمر بن خطاب است ما را خبر داد که می‌گفته است * به حضور عمر رفتیم. پاداش می‌داد. شامیان را در اندازه پاداش بر ما برتری داد. گفتیم: ای امیر مومنان! مردم شام را بر ما برتری می‌نهی؟ گفت: ای مردم کوفه! آیا از اینکه شامیان را برای دوری راه ایشان برتری دادم ناراحت شدید؟ و حال آنکه درباره ابن مسعود شما را ترجیح دادم - او را از شام پیش شما گسیل داشتیم.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفته حسن بن صالح، از عبیده، از ابراهیم ما را خبر داد که می‌گفته است * سیصد مرد از اصحاب بیعت شجره و هفتاد مرد از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر به کوفه آمدند. هیچ‌یک از ایشان را نمی‌شناسیم که نماز را شکسته گزارده باشد، یا دو رکعت پیش از مغرب را به جا آورده باشد.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از عثمان بن مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است * همراه سالم نشسته بودم. زنی آمد که از او مساله پرسد و برای ما نقل کرد و گفت: سر عایشه بر دامنم بود و موهایش را بررسی می‌کردم، گفت: برای اینکه چهار رکعت نماز در مسجدی بگزارم هیچ مسجد را خوشتر از مسجد کوفه نمی‌دارم.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از اعمش، از خثیمه، از عبدالله بن عمرو ما را خبر داد که به مردم کوفه می‌گفته است * هیچ روزی نیست مگر اینکه بر این رودخانه فرات شما

۱. حمص، از شهرهای کهن سوریه که اینک هم پس از دمشق و حلب بزرگترین شهر آن کشور و دارای چهارصد و سی و یک هزار جمعیت است. به سوریه، انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۴ ش، ص ۲ مراجعه شود.

مثقالها از برکت بهشت فرو می‌ریزد.

گوید فضل بن دکین، از سفیان، از اسرائیل، از عمار دُهنی، از سالم بن ابی جَعْد، از عبدالله بن عمرو - پسر عمرو عاص - ما را خبر داد که می‌گفته است: * کامیاب‌تر و خوشبخت‌تر مردم از مهدی (ع) مردم کوفه‌اند.^۱

گوید فضل بن دکین و اسحاق بن یوسف ازرق، از مالک بن مِغُول، از قاسم ما را خبر داد که می‌گفته است: * علی فرمود: یاران - شاگردان - عبدالله چراغهای این شهرند.

گوید فضل بن دکین، از مالک بن مِغُول، از زبید، از سعید بن جُبیر ما را خبر داد که گفته است: * یاران عبدالله بن مسعود چراغهای این شهر بودند.

گوید شهاب بن عباد عبدی، از ابراهیم بن حُمَید رواسی، از اسماعیل بن ابی خالد، از عامر ما را خبر داد که می‌گفته است: * هیچ‌یک از اصحاب پیامبر (ص) فقیه‌تر از دوست ما عبدالله یعنی عبدالله بن مسعود نبوده است.^۲

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از ابوبکر بن عیاش، از مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است: * راستگوتر مردم پیش مردم دربارهٔ علی، یاران - شاگردان - عبدالله بن مسعود بودند.

گوید قبیصة بن عُبَیْه، از سفیان، از اعمش، از ابراهیم تیمی ما را خبر داد که می‌گفته است: * میان ما شصت شیخ از یاران - شاگردان - عبدالله بن مسعود بودند.

گوید قبیصة، از سفیان، از علاء بن مسیب، از ابویعلی ما را خبر داد که گفته است: * میان خاندان ثور سی مرد بودند که هیچ‌کس از ایشان فروتر از ربیع بن خثیم نبود.^۳

گوید اسحاق بن یوسف ازرق و قبیصة بن عقبه هردو، از سفیان ثوری، از منصور، از ابراهیم ما را خبر دادند که می‌گفته است: * یاران عبدالله بن مسعود که قرآن می‌خواندند و

۱. ملاحظه می‌فرمایید که گوینده این سخن عبدالله پسر عمرو عاص است. اینگونه روایات که فزون از صدهاست نموداری از اعتقاد و انتظار برای ظهور مهدی علیه‌السلام میان عموم مسلمانان است. آن هم دوست سال پیش از تولد آن حضرت.

۲. این سخن عامر در قبال فرموده پیامبر (ص) که خطاب به یاران خود گفته است: داناترین یاران به قضاوت علی علیه‌السلام است و او را داناترین ایشان دانسته است و گواهی بسیاری از اصحاب بر این مسأله، چه ارزشی دارد؟ به فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۲، تالیف ارزشمند مرحوم سیدمرتضی فیروزآبادی، بیروت، ۱۳۹۳ ق، صص ۲۶۵-۲۴۲ مراجعه شود.

۳. تناسب و ارتباط این روایت روشن نیست.

فتویٰ می‌دادند شش مرد بودند: علقمه و اسود و مسروق و عبیده و حارث بن قیس و عمرو بن شرحبیل.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از ایوب، از محمد ما را خبر داد که می‌گفته است * یاران - شاگردان - عبدالله بن مسعود پنج تن بودند. برخی عبیده را بر همگان و برخی علقمه را بر دیگران مقدم می‌داشتند ولی در این اختلاف نداشتند که شریح آخر از همه است. گوید به حماد گفته شد ایشان را بشمر. گفت: عبیده و علقمه و مسروق و همدانی و شریح. حماد گفته است: به خاطر ندارم و نمی‌دانم محمد نخست همدانی را گفت یا شریح را. گوید روح بن عباده، از هشام، از محمد ما را خبر داد که می‌گفته است * شاگردان و یاران عبدالله بن مسعود که احادیث او را حفظ کردند پنج تن بوده‌اند و همگان شریح را آخرین ایشان قرار می‌دهند. برخی نخست حارث و سپس عبیده را بر شمرده‌اند و برخی عبیده را نخست و حارث را دوم شمرده‌اند و سپس علقمه و پس از او مسروق را شمرده‌اند. گوید عبیدالله بن موسی، از عبدالجبار بن عباس، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * پیش عطاء نشسته بودم و با او گفتگو می‌کردم و مسأله می‌پرسیدم. به من گفت: اهل کجایی؟ گفتم: از مردم کوفه‌ام. عطاء گفت: دانش برای ما از ناحیه شما رسیده است.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از عماره بن قعقاع ما را خبر داد که می‌گفته است شنیدم شُبْرُمه می‌گفت * میان هیچ قبیله‌یی بیشتر از قبیلهٔ ثور فقیه و پارسا ندیده‌ام. گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ابن عون، از محمد ما را خبر داد که می‌گفته است * من میان کسانی که دارای موهای سیاه هستند هیچ گروهی را داناتر از کسانی که در کوفه پشت سر گذاشته‌ام ندیده‌ام، آن هم همراه با گستاخی.

محمد بن سعد می‌گوید از گفتهٔ سفیان بن عیینه مرا خبر دادند که می‌گفته است مردی به حسن بصری گفت * ای ابوسعید مردم بصره مقدمند یا مردم کوفه؟ گفت: عمر از مردم کوفه آغاز می‌کرد و همه خاندانهای کهن در آن شهرند و در بصره نیستند.

محمد بن سعد می‌گوید از ابن ادریس، از مالک بن مغول مرا خبر دادند که شعبی گفته است * هیچ‌کس از اصحاب محمد (ص) وارد کوفه نشده است که از لحاظ سودبخشی علمی و فقه چون ابن مسعود باشد.^۱

۱. بسیاری از مورخان از جمله ابن ابی‌الحدید در شرح خطبه ۵۶، شعبی را از منحرفان از علی (ع) شمرده‌اند و معلوم نیست

محمد بن سعد می گوید سفیان بن عیینة می گفت شعبی گفت * هیچ کس را بردبارتر و دانشمندتر و خوددارتر از خون ریزی ها، پس از یاران رسول خدا (ص) به مانند شاگردان عبدالله بن مسعود ندیده ام.

محمد بن سعد می گوید سفیان بن عیینة، از قول مسعر نقل می کرد که * به حبیب بن ابی ثابت گفتم آیا اینان عالم ترند یا آنان؟ گفت: آنان!

علی بن ابی طالب

ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی. کنیه اش ابوالحسن و مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بوده است. او در جنگ بدر شرکت داشته است و بعدها به کوفه کوچ کرده و در میدانگاهی که به آن میدانگاه علی می گفته اند در چند کوخ که آن جا بوده منزل کرده است و در کاخی که پیش از او والی ها در آن منزل می کردند ساکن نشد. او که خدایش رحمت کناد به سپیده دم جمعه هفدهم رمضان سال چهل و به شصت و سه سالگی کشته شد و در کوفه کنار مسجد جامع کاخ حکومتی به خاک سپرده شد. کسی که او را کشت عبدالرحمان بن ملجم مرادی از خوارج بود که نفرین خدا بر او و پدر و مادرش باد. علی که خدایش از او خشنود باد از ابوبکر صدیق که خدایش رحمت کناد روایت کرده است. ما اخبار علی را در بخش شرکت کنندگان در جنگ بدر نوشتیم.^۱

سعد بن ابی وقاص

نام اصلی ابی وقاص مالک و پسر اُهیَب بن عبد مناف بن زهرة بن کلاب است. کنیه سعد،

→

که خود او هم با اعتقاد راست این سخن را گفته باشد. جناب عبدالله بن مسعود مکرراً اقرار به این مسأله کرده است که حقایق قرآنی را از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آموخته است. برای نمونه به احادیث شماره ۱۰۵۷/۱۰۶۰ بخش ترجمه امام علی بن ابی طالب علیه السلام از تاریخ دمشق، چاپ استاد شیخ محمد باقر محمودی، بیروت، ۱۴۰۰ ق مراجعه فرمایید.

۱. از شماره ۸۴۶ تا شماره ۸۵۳ که شرکت کنندگان بدرند، در جلد سوم طبقات به تفصیل درباره شان بحث شده است و این شماره ها در واقع مکرر است ولی حذف آن ضروری نیست.

ابواسحاق و مادرش حمّنة دختر سفیان بن امیة بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی است. او در جنگ بدر شرکت کرده و هموست که قادیسیه را گشوده و سپس به کوفه کوچ کرده و زمین‌های آن را برای سکونت قبائل عرب خط کشی و مشخص ساخته است. آن‌گاه برای خود نیز خانه‌یی بنا کرده است. او به روزگار حکومت عمر والی کوفه بوده است و بخشی از حکومت عثمان را همچنان در آن منصب گذرانیده است. سپس از حکومت کوفه برکنار شده است و پس از او ولید بن عقبه بن ابی معیط حاکم کوفه شده است.

سعد بن ابی وقاص پس از برکناری به مدینه برگشت. او در ساختمان خود که در ناحیه عقیق ده میلی مدینه بود درگذشت و جنازه‌اش بر دوش مردم به مدینه آورده شد و در گورستان بقیع به خاک سپرده شد.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: مرگ سعد به سال پنجاه و پنجم هجرت بوده است و مروان بن حکم که از سوی معاویه حاکم مدینه بوده است بر پیکر او نماز گزارده است. سعد به هنگام مرگ هفتاد و چند سال داشته است و چشمش کور شده بوده است. کس دیگری غیر از واقدی می‌گوید: سعد به سال پنجاه درگذشته است و شرح حال او را در شرکت‌کنندگان در بدر نوشتیم.

سعید بن زید

ابن عمرو بن نفیل بن عبدالعزی بن رباح بن عبدالله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب. کنیه‌اش ابوالاعور و مادرش فاطمه دختر بَیْجَة بن اُمیة بن خویلد بن خالد بن معمر بن حیان بن غنم بن مَلِیح از قبیله خزاعه است. او هم از شرکت‌کنندگان بدر است. مدتی در کوفه و ساکن آن‌جا بود و سپس به مدینه برگشت و در عقیق درگذشت و بر دوش مردم به مدینه آورده و آن‌جا به خاک سپرده شد. سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر برای به خاک سپاری وارد گور او شدند. این موضوع به سال پنجاه هجری بود. آنچه گذشت گفته محمد بن عمر واقدی است. کس دیگری جز او گفته است که سعید بن زید به روزگار خلافت معاویه در کوفه درگذشته و مغیره که در آن هنگام از طرف معاویه حاکم کوفه بوده بر او نماز گزارده است. شرح حال او را هم در شرکت‌کنندگان در جنگ بدر نوشتیم.

عبدالله بن مسعود هُذَلِي

همپیمان خاندان زهرة بن کلاب است. کنیه اش ابو عبدالرحمان و از شرکت کنندگان جنگ بدر بوده و به حمص هجرت کرده است. عمر بن خطاب او را به کوفه فرستاده و برای مردم کوفه نوشته است من عبدالله بن مسعود را به سمت معلم و وزیر پیش شما فرستادم و درباره استفاده از او شما را بر خودم ترجیح دادم. از او فراگیرید. عبدالله به کوفه آمد و ساکن شد و برای خود خانه‌یی کنار مسجد ساخت. سپس به روزگار خلافت عثمان به مدینه برگشت و به سال سی و دو در شصت و چند سالگی همان جا درگذشت و در گورستان بقیع به خاک سپرده شد. اخبار او را در شرکت کنندگان بدر نوشتیم.

عمار بن یاسر

از قبیله عَنَسِ یمن و همپیمان خاندان مخزوم و دارای کنیه ابویقظان بوده است. او به کوفه کوچ کرده و همواره همراه علی بن ابی طالب بوده است و در همه جنگهای آن حضرت شرکت کرده است و به سال سی و هفت در جنگ صفین در نود و سه سالگی کشته شده است. او در جنگ بدر شرکت کرده است و اخبار او را در شرکت کنندگان بدر نوشته‌ایم.

خَبَاب بن اَرْت

برده آزاد کرده و وابسته ام انمار دختر سباع بن عبدالعزی خزاعی و همپیمانان خاندان زهرة بن کلاب بوده است. کنیه خَبَاب، ابو عبدالله و از شرکت کنندگان جنگ بدر بوده است. محمد بن سعد می گوید که شنیدم کسی می گفت * خباب مردی آزاد از خاندان سعد بن زید بن منات بن تمیم بوده که به اسیری گرفتار آمده است. ام انمار او را خریده و آزاد کرده است. خباب بعدها به کوفه کوچ کرده است و در محله چارسوی خنیس^۱ خانه‌یی

۱. در متن چهارسوج است و نشانی از نفوذ زبان فارسی در نام منطقه‌های کوفه است.

ساخته است. و در همان شهر به هنگام برگشتن علی که خدایش از او خشنود باد از جنگ صفین به سال سی و هفت هجری درگذشت. علی (ع) بر پیکرش نماز گزارد و او را پشت کوفه به خاک سپرد. خباب به روز مرگ هفتاد و سه ساله بود و ما اخبار او را ضمن شرکت کنندگان جنگ بدر نوشتیم.

سهل بن حنیف

ابن واهب بن عکیم از تیره جُشم بن عوف بن عمرو بن عوف از قبیله اوس و کنیه اش ابوعدی و از شرکت کنندگان جنگ بدر بوده است.

هنگامی که علی بن ابی طالب که خدایش از او خشنود باد از مدینه بیرون آمد او را به حکومت مدینه گماشت و اندکی بعد برای او نامه نوشت که به ایشان پیوندد. سهل به علی پیوست و در جنگ صفین شرکت کرد و همواره همراه علی بود. در بازگشت به کوفه همچنان در آن شهر ماند و به سال سی و هشت درگذشت و علی (ع) بر پیکرش نماز گزارد و شش تکبیر گفت و افزود که چون از شرکت کنندگان بدر است — بر او شش تکبیر گفتم. ما اخبار او را ضمن شرکت کنندگان در جنگ بدر نوشتیم.

حذیفه بن الیمان

نام اصلی الیمان، حُسیل و پسر جابر از قبیله عَبَس و همپیمانان عبدالاشهل بوده است. کنیه حذیفه، ابو عبدالله است، او در جنگ اُحد و جنگهای پس از آن شرکت کرد و به سال سی و ششم هجرت در مدائن درگذشت. خبر مرگ عثمان بن عفان در مدائن به او رسید. حذیفه گاه ساکن مداین و گاه ساکن کوفه بوده است. فرزندزادگان او هم اکنون در مدائن هستند. ما اخبار او را در بخش شرکت کنندگان در جنگ اُحد نوشته ایم.

ابو قتاده بن ربیع انصاری

او از خاندان سلمه و از قبیله خزرج است. او در جنگ اُحد شرکت کرده است و آن چنان که

محمد بن اسحاق گفته است نام او حارث و پسر ربیع بوده است.

عبدالله بن محمد بن عُمارة انصاری و محمد بن عمر واقدی نام او را نعمان و کسانی جز آن دو عمرو نوشته‌اند. ابوقتاده ساکن کوفه بوده و به هنگامی که علی (ع) در آن شهر بوده است او درگذشته است و علی بر پیکرش نماز گزارده است. ولی واقدی منکر این موضوع است و می‌گوید نوۀ ابوقتاده، یحیی بن عبدالله بن ابوقتاده مرا خبر داد که ابوقتاده در هفتاد سالگی به سال پنجاه و چهار در مدینه درگذشته است.

ابو مسعود انصاری

نامش عقبه و نام پدرش عمرو و از خاندان خداری بن عوف بن حارث بن خزرج است. او در شب بیعت عقبه در حالی که کودک بوده حضور داشته است. در جنگ بدر شرکت نکرده ولی در اُحد شرکت کرده است. او ساکن کوفه شده است و هنگامی که علی برای جنگ صفین از کوفه بیرون رفته است او را به جانشینی خود در آن شهر گماشته و سپس او را از آن کار برکنار کرده است. ابو مسعود به مدینه برگشته و در پایان حکومت معاویه بن ابی سفیان در مدینه درگذشته است. نسل او از میان رفته و هیچ‌کس از آنان بازمانده است.

ابوموسی اشعری

نامش عبدالله و نام پدرش قیس و از قبیله مَذْجِج است. محمد بن سعد می‌گوید از کسی شنیدم که می‌گفت: «ابوموسی در مکه مسلمان شده و به حبشه هجرت کرده است، و نخستین جنگی که شرکت کرده خیبر است. عمر بن خطاب او را به امیری بصره گماشت سپس او را برکنار ساخت. ابوموسی به کوفه کوچ کرد و آن‌جا خانه‌یی ساخت و اعقاب او در آن شهر هستند. عثمان بن عفان او را به امیری کوفه گماشت و هنگامی که عثمان کشته شد ابوموسی حاکم کوفه بود. پس از آن علی به کوفه آمد و ابوموسی همواره با او بود! ^۱ او یکی از دو داور است و به سال چهل و

۱. این مسأله یعنی همراهی ابوموسی با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به شدت مورد تردید است و در بسیاری از کتابهای کهن نظیر دفعۃ صفین، الجمل، اخبار الطوال در این باره بحث شده است.

دو در کوفه درگذشت. محمد بن عمر واقدی از گفته خالد بن الیاس، از ابوبکر بن عبدالله بن ابی جَهم ما را خبر داد که می‌گفته است: «ابوموسی از مهاجران به حبشه نیست و به سال پنجاه و دوم درگذشته است.

سلمان فارسی

کنیه‌اش ابو عبدالله است. او به هنگام آمدن پیامبر (ص) به مدینه مسلمان شد. پیش از آن هم کتابها را خوانده و در جستجوی دین بوده است.

سلمان برده گروهی از بنی قُرَیظَه بود با آنان پیمان آزادی نوشت و پیامبر (ص) تعهد او را پرداخت فرمود و او آزاد و وابسته بنی‌هاشم شد. نخستین جنگی که در آن شرکت کرد جنگ خندق بود. سلمان ساکن کوفه شد و به روزگار خلافت عثمان بن عفان در مدائن درگذشت.^۱

براء بن عازب

ابن حارث انصاری. از خاندان حارثه بن حارث و از قبیله اوس و کنیه‌اش ابوعمار بود. او ساکن کوفه شد و آن‌جا خانه ساخت.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: سپس به مدینه کوچ کرد و در همان‌جا درگذشت. دیگری جز او می‌گوید: براء به روزگار حکومت مصعب بن زبیر درگذشته است و نسل او در کوفه‌اند. او از ابوبکر صدیق روایت کرده است.

برادرش، عبید بن عازب

او یکی از ده مرد انصار است که عمر بن خطاب ایشان را همراه عمار بن یاسر به کوفه گسیل داشت. فرزندان و بازماندگان او در کوفه هستند.

۱. شرح حال مفصل سلمان در ترجمه جلد چهارم طبقات، صص ۸۱-۶۴ آمده است.

قرظة بن كعب انصاری

یکی از افراد خاندان حارث بن خزرج است که همپیمان خاندان عبدالاشهل از قبیله اوس بوده است. کنیه او ابو عمرو است. او هم یکی از ده مرد انصاری است که عمر بن خطاب ایشان را به کوفه فرستاد. او ساکن کوفه شد و برای خود در محله انصار خانه ساخت. قرظة به روزگار خلافت علی بن ابی طالب که خدایش از او خوشنود باد در کوفه درگذشت و علی بر پیکرش نماز گزارد.

زید بن أرقم

انصاری، از خاندان حارث بن خزرج است. محمد بن عمر واقدی می گوید: کنیه او ابوسعید بوده، و جز او می گوید که کنیه اش ابوانیس بوده است. نخستین جنگی که همراه پیامبر (ص) در آن شرکت کرده است جنگ مُریسع است. زید ساکن کوفه شده و در محله کنده کوفه برای خود خانه ساخته است و به سال شصت و هشت هجری به روزگار حکومت مختار در آن شهر درگذشته است.

حارث بن زیاد انصاری

یکی از خاندان بنی ساعده است. او هم ساکن کوفه شده و برای خود در محله انصار آنجا خانه ساخته است.

عبدالله بن یزید

ابن زید خطمی، از انصار است. ساکن کوفه شده و برای خود آنجا خانه ساخته است. او به روزگار حکومت عبدالله بن زبیر در آن شهر درگذشته است. و عبدالله بن زبیر او را به حکومت کوفه گماشته بود.

نعمان بن عمرو بن مقرن

ابن عائد بن میجابن هُجَیر بن نُصْر بن حبشیة بن کعب بن عبد بن ثور بن هذمة بن لاطم بن عثمان بن مزینه. کنیه اش ابو عمرو است و نخستین جنگی که در آن شرکت کرده جنگ خندق است. او ساکن کوفه شده است و عمر بن خطاب او را به حکومت کُشکُر اگماشته است و سپس او را از آن کار برکنار کرده و به فرماندهی مردم در جنگ نهاوند گماشته است.

گوید محمد بن عمر واقدی، از گفته کثیر بن عبدالله مزنی، از گفته پدرش، از پدر بزرگش که در جنگ نهاوند شرکت داشته است ما را خبر داد که می گفته است: «در آن جنگ سالار مردم نعمان بن عمرو بن مقرن بود و همینکه خداوند مشرکان را شکست داد و گریختند، نخستین کس که کشته شد نعمان بن مقرن بود. واقدی می گوید: جنگ نهاوند به سال بیست و یکم هجرت بوده است.

گوید ابوداود سلیمان طیالسی، از گفته شعبه، از ایاس بن معاویه ما را خبر داد که می گفته است: «سعید بن مسیب از من پرسید از کدام قبیله ای؟ گفتم: مردی از مُزَینه ام. سعید گفت: من روزی را که عمر بن خطاب بر منبر خبر مرگ نعمان بن مقرن را داد به یاد دارم.

مَعْقِل بن مقرن

برادر نعمان و پدر عبدالله بن معقل است و بازماندگان ایشان هنوز در کوفه هستند.

سنان بن مقرن

برادر آن دو است و در جنگ خندق شرکت کرده است.

۱. منطقه‌یی که شهر مهم آن واسط و میان کوفه و بصره بوده است. برای آگاهی بیشتر به بحث نسبتاً مفصل یاقوت در معجم البلدان، ج ۷، ص ۲۵۱ مراجعه فرمایید.

سُوید بن مَقرن

برادر ایشان و کنیه‌اش ابوعلی است.

عبدالرحمن بن مَقرن

او هم برادرشان است.

عقیل بن مَقرن

او هم برادرشان است و کنیه‌اش ابو حکیم داشته است.

عبدالرحمن بن عقیل بن مَقرن

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت اسحاق بن یحیی بن طلحة، از مجاهد برای من حدیث کرد که می‌گفته است: «بسیار گریه کنندگان همین پسران هفتگانه مَقرن بوده‌اند. محمد بن عمر واقدی می‌گوید: شنیده‌ام آنان در جنگ خندق شرکت کرده‌اند.

مغیره بن شعبه

بن ابی عامر بن مسعود بن معتب بن مالک بن کعب بن عمرو بن سعد بن عوف بن ثقیف، کنیه‌اش ابو عبدالله است. نخستین جایی که در آن حضور داشته جنگ - صلح - حدیبیه است. عمر بن خطاب او را به حکومت بصره گماشت و سپس او را از آن کار برکنار کرد و پس از مدتی او را به حکومت کوفه گماشت. هنگامی که عمر کشته شد او همچنان حاکم کوفه بود. عثمان بن عفان او را از کوفه برکنار ساخت و سعد بن ابی وقاص را به حکومت آن شهر گماشت. و چون معاویه به خلافت رسید مغیره بن شعبه را به امیری کوفه گماشت و

مغیره در آن شهر درگذشت.

گوید وهب بن جریر بن حازم، از گفته شعبه، از مغیره، از سماک بن سلمه ما را خبر داد که می گفته است * نخستین کسی که به امارت بر او سلام داده شد مغیره بن شعبه بوده است.

گوید عبدالرحمان بن محمد محاربى ما را خبر داد و گفت از عبدالملک بن عمیر شنیدم که می گفت * خودم به روز عید مغیره بن شعبه را دیدم که سوار بر شتر برای مردم خطبه می خواند و هم او را دیدم که موهای خود را با رنگ زرد خضاب می بست.

گوید محمد بن عمر واقدی، از گفته محمد بن ابی موسی ثقفی از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * مغیره بن شعبه در کوفه به ماه شعبان سال پنجاه هجری و به روزگار خلافت معاویه درگذشت. مردی بلندقامت و یک چشم بود. چشم دیگرش در جنگ برموک کور شده بود.

گوید وکیع بن جراح، از گفته مشعر، از زیاد بن علاقه ما را خبر داد که می گفته است * از جریر بن عبدالله به هنگام مرگ مغیره بن شعبه شنیدم که به مردم می گفت: از خداوند برای امیر خود طلب عافیت کنید که او عافیت را دوست می داشت.^۱

خالد بن عَرْفَطَة

ابن ابرهه بن سنان عذری. از قبیله قضاعة و همپیمان خاندان زهیره بن کلاب است. با پیامبر (ص) مصاحبت داشته و از آن حضرت روایت کرده است.

به روز جنگ قادسیه سعد بن ابی وقاص او را به فرماندهی جنگ گماشت. خالد بن عرفطه در جنگ نُخَیْلَه خوارج را کشت و پس از آن ساکن کوفه شد و آن جا خانه یی ساخت. بازماندگان و فرزندان او تا امروز - قرن سوم - برجای اند.

۱. خاموش ماندن محمد بن سعد از گفتن و نوشتن پاره یی از پیشامدهای مهم زندگی اشخاص مایه گمراهی خواننده می شود. چگونه ممکن است تصور کرد که محمد بن سعد از داستان رسوایی مغیره و متهم شدن او به زناکاری که در بسیاری از منابع معتبر آمده است و همین موضوع سبب برکناری او از حکومت بصره بوده است آگاه نباشد! برای آگاهی در این باره به ترجمه نهایه الارب تویری، ج ۴، تهران، ۱۳۶۴ ش، ص ۲۹۴ و الاغانی، ج ۱۶، چاپ دارالکتب، ص ۹۵ و شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ص ۲۲۷ مراجعه فرمایید.

عبدالله بن ابی اَوْفَى

نام اصلی ابواَوْفَى عُلَقْمَه و پسر خالد بن حارث بن ابی اُسَید بن رفاعه بن ثعلبه بن هوازن بن اسلم بن اقصی و از قبیله خزاعه است. کنیه عبدالله، ابو معاویه بوده است.

گوید ابوالولید هشام بن عبدالملک طایلسی، از گفته شعبه، از عمرو ما را خبر داد که می گفته است * من از عبدالله بن ابی اَوْفَى روایت شنیده‌ام و او از اصحاب بیعت رضوان بود. محمد بن عمر واقدی می گوید * عبدالله بن ابی اَوْفَى پیوسته تا هنگام رحلت حضرت ختمی مرتبت در مدینه بود سپس به کوفه کوچ کرد و جایی که مسلمانان فرود آمده بودند فرود آمد و بعدها در محله اسلم برای خود خانه‌یی ساخت. چشم او کور شده بود و در کوفه به سال هشتاد و شش درگذشت.

گوید محمد بن عُمَر واقدی از گفته خُلَید بن دَعْلَج، از قتاده، از حسن ما را خبر داد که می گفته است * عبدالله بن ابی اَوْفَى آخرین کس از یاران پیامبر (ص) است که در کوفه درگذشت.^۱

عدی بن حاتم طائی

از خاندان ثَعْل و کنیه اش ابوطریف است. او ساکن کوفه شده و در محله طی برای خود خانه ساخته است. او همواره همراه علی بن ابی طالب که خدایش از او خشنودباد بوده و در جنگهای جمل و صفین شرکت کرده و به جنگ جمل یک چشم او کور شده است. او به سال شصت و هشت هجری به روزگار حکومت مختار در کوفه درگذشته است.

جریر بن عبدالله بَجَلِی

کنیه اش ابو عمرو است. او به سال رحلت حضرت ختمی مرتبت مسلمان شد. رسول

۱. بر فرض که در بیعت رضوان پانزده ساله بوده باشد به هنگام مرگ فزون از صد سال داشته است.

خدا(ص) او را برای ویران کردن بت و بتخانه ذوالخلصه گسیل فرمود.^۱ او آن را ویران ساخت. پس از آن ساکن کوفه شد و در محله بجيلة خانه‌یی ساخت و به هنگام حکومت ضحاک بن قیس بر کوفه، در سراه^۲ درگذشت. حکومت ضحاک بن قیس بر کوفه دو سال و نیم پس از زیاد بن ابی سفیان بود.^۳

أشعث بن قیس

ابن معدی کرب کندی از خاندان حارث بن معاویه است. کنیه‌اش ابو محمد است. او به حضور پیامبر آمد و به یمن برگشت. پس از رحلت رسول خدا(ص) از دین برگشت. زیاد بن لبید بیاضی در منطقه نجیر او را محاصره کرد. اشعث ناچار تسلیم فرمان او شد. زیاد او را گرفت و پیش ابوبکر صدیق گسیل داشت. ابوبکر بر او منت گزارد و خواهر خود را به همسری او داد. هنگامی که مردم آهنگ عراق کردند همراه ایشان بیرون آمد و در کوفه منزل کرد و در محله‌ی کینده برای خود خانه‌یی ساخت و در همان شهر درگذشت و حسن بن علی(ع) در آن هنگام که با معاویه صلح کرده بود هنوز مقیم کوفه بود بر جسد اشعث نماز گزارد.

گوید وکیع بن جراح، از اسماعیل بن ابی خالد، از حکیم بن جابر ما را خبر داد که * دختر اشعث همسر حسن بن علی(ع) بود و چون اشعث درگذشت فرمود: چون او را غسل دادید تکانش مدهید و مرا خبر دهید. چنان کردند. حسن(ع) آمد و او را با حنوط، نیکو وضویی داد.^۴

۱. این بت و بتخانه در تباه که میان مکه و مدینه است قرار داشته و فاصله آن تا مکه هفت منزل بوده است. به ترجمه الاصنام، به قلم استاد محترم دکتر محمدرضا جلالی نائینی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۴ ش، ص ۱۳۰ مراجعه فرمایید.
۲. سراه، از سرزمین آذربایجان است که گروهی از قبيلة کینده در آن ساکن بوده‌اند، به ترجمه مختصر البلدان، تهران، بنیاد فرهنگ ۱۳۴۹ ش، ص ۱۲۷ مراجعه شود.
۳. ملاحظه می‌کنید که ابن سعد بدون توجه زیاد بن ابیه را زیاد بن ابی سفیان آورده است در حالی که بسیاری از پارسایان از به کار بردن این نسبت دروغ خودداری می‌کرده‌اند.
۴. این کار نمونه‌یی دیگر از بردباری و بزرگواری حضرت مجتبی است. ظاهراً وضو دادن کنایه از پاشاندن فراوان حنوط بر مواضع سجده است. اشعث سیه‌بختی است که ابوبکر به هنگام مرگ خود از اینکه او را گردن نزده است سخت پشیمان بوده است. به تاریخ الطبری، ج ۳، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت بی‌تاریخ، و ظاهراً افست از چاپ ۱۳۸۲ ق، قاهره، ص ۴۳۱ مراجعه فرمایید.

سعید بن حُرَیث

ابن عمرو بن عثمان بن عبدالله بن عمر بن مخزوم. او برادر عمرو بن حُرَیث و از او در مسلمانی پیشگام تر است. می‌گویند او در پانزده سالگی در فتح مکه همراه رسول خدا (ص) بوده است. سپس به برادرش عمرو بن حُرَیث به کوفه کوچ کرده و آن جا ساکن شده است.

برادرش عمرو بن حُرَیث

ابن عمرو بن عثمان بن عبدالله بن عمر بن مخزوم. کنیه‌اش ابوسعید است. محمد بن عمر واقدی می‌گوید: هنگام رحلت حضرت ختمی مرتبت عمرو بن حُرَیث دوازده ساله بوده است.

گوید ابونُعَیم فضل بن دَکین می‌گوید * عمرو بن حُرَیث به کوفه آمد و خانه‌یی کنار مسجد ساخت، آن خانه بسیار بزرگ و مشهور است و امروز فروشندگان خز آنجایند. محمد بن سعد می‌گوید * هرگاه زیاد از کوفه به بصره می‌رفت عمرو بن حُرَیث را به جانشینی خود بر کوفه می‌گماشت.

فضل بن دَکین گوید * عمرو بن حُرَیث به سال هشتاد و پنج به روزگار خلافت عبدالملک بن مروان در کوفه درگذشت و اعقاب او در کوفه هستند.

سَمَرَة بن جَنَادَة

ابن جُنَدَب بن حُجَیر بن رِیَاب بن حَبِیب بن سِوَاءَة بن عامر بن صَعَصَعَة. با پیامبر (ص) مصاحبت داشته و از ایشان روایت کرده است.

پسرش، جابر بن سَمَرَة سُوایی

آنان همپیمانان خاندان زهرة بن کلاب‌اند. کنیه جابر، ابو عبدالله بوده است. او به کوفه کوچ

کرده و در محله بنی سواة خانه‌یی ساخته است و در آغاز خلافت عبدالملک بن مروان و هنگامی که بشر بن مروان حاکم کوفه بود در همان شهر درگذشته است.

حُذِيفَةُ بنِ أَسِيدِ غِفَارِي

کنیه‌اش ابوسریحه است. نخستین جنگی که همراه پیامبر (ص) در آن شرکت کرده حُذِیبیه است. او از ابوبکر صدیق روایت کرده است و بعدها به کوفه کوچ کرده است.

وَلِيد بنِ عُقْبَةَ بنِ ابی معیط

ابن ابی عمرو بن امیه بن عبدشمس. کنیه او ابو وهب و مادرش آزوی دختر کُرَیز بن حبیب بن عبدشمس است. ولید برادر مادری عثمان بن عفان است. عثمان او را به حکومت کوفه گماشت و او آنجا کنار مسجد خانه بزرگی برای خود ساخت. عثمان سپس ولید را از کوفه عزل کرد و سعید بن عاص را به حکومت آن شهر گماشت. ولید به مدینه برگشت و تا هنگام کشته شدن عثمان همان جا بود. و چون میان علی و معاویه ستیز درگرفت ولید بن عقبه به رقه رفت و از هر دو کناره گرفت و تا پایان کار با هیچ یک از آن دو نبود. او در رقه درگذشت و او را در آن شهر و هم در کوفه بازماندگانی است. سرای او در کوفه سرای بسیار بزرگی است که همان سرای گازرهاست.^۱

عمرو بن حَمِقْ

ابن کاهن بن حبیب بن عمرو بن قین بن رزاح بن عمرو بن سعد بن کعب بن عمرو. از قبیله خزاعه است. او با پیامبر (ص) مصاحبت داشته و سپس به کوفه ساکن شده است و همراه علی که خدایش از او خشنود باد در جنگهایش شرکت کرده است. او از کسانی است که سوی

۱. ولید از کسانی بوده که معاویه و دیگران را به خونخواهی عثمان برمی‌انگیخته است. مسعودی در مروج الذهب ولید را فرمانده سپاه معاویه در جنگ پنجم دانسته است. ضمناً اخبار ولید بن عقبه و ولید بن عتبة درهم آمیخته است. برای آگاهی بیشتر به زرکلی، الاعلام، ج ۹، چاپ سوم، بیروت، بی تاریخ، ص ۱۴۲ مراجعه فرمایید.

عثمان رفته‌اند و شورشیان را بر کشتن او یاری داده‌اند. عمرو بن حمق را عبدالرحمان بن ام‌الحکم در منطقه جزیره کشته است.

محمد بن عمر واقدی از عیسی بن عبدالرحمان، از شعبی ما را خبر داد که می‌گفته است * نخستین سری که در اسلام از جایی به جای دیگر برده شد سر عمرو بن حمق بود.^۱

سلیمان بن صُرْد

ابن جَوْن بن ابی جون که نام اصلی ابی جون، عبدالعزی و پسر منقذ بن ربیعة بن أَصْرَم بن ضبیس بن حرام بن حبشیة بن سلول بن کعب است. کنیه سلیمان، ابو مطرف و نام اصلی او یسار است و چون مسلمان شد پیامبر (ص) بر او نام سلیمان نهاد. او مردی سالخورده بود که به کوفه آمد و در محلة خزاعة خانه‌یی ساخت و در جنگ صفین همراه علی بود. او از آنان بود که برای حسین (ع) نامه نوشتند و خواستند به کوفه آید. ولی هنگامی که حسین (ع) به کوفه آمد از او کناره گرفتند و با او همراه نبودند. چون حسین (ع) کشته شد آنان از یاری‌ندادن او پشیمان شدند و از آن کار توبه کردند و از کوفه بیرون آمدند و در نُخَيْلة لشکرگاه ساختند و به خونخواهی حسین (ع) پرداختند و نام تواین - توبه‌کنندگان - بر آنان نهاده شد. سلیمان بن صُرْد را بر خود فرمانده ساختند و بیرون آمدند و آهنگ شام کردند. چون به عین‌الوردة که نام جایی از سرزمین جزیره است رسیدند، با گروهی از سواران شام به فرماندهی حُصین بن نُمَیر رویاروی شدند و جنگ کردند و بیشترشان کشته شدند و جز گروهی اندک از ایشان جان به سلامت نبردند. سلیمان بن صرد در آن جنگ که در ماه ربیع‌الآخر شصت و پنج بود کشته شد. سلیمان به هنگام مرگ نود و سه ساله بود.

هانی بن اَوْسِ اسْلَمی

ساکن کوفه شد و در محلة اسلم برای خود خانه ساخت. او به روزگار خلافت معاویه و امیری مغیره بن شعبه بر کوفه درگذشت.

۱. درباره چگونگی مرگ عمرو بن حمق و سال آن که پنجاه یا پنجاه و یک هجری است گوناگون سخن گفته شده است، به شماره ۵۸۱۸ الاصابة، چاپ مصر، ۱۳۲۸ ق مراجعه شود.

گوید عبیدالله بن موسی، از اسرائیل، از مجزأة، از هانی بن اوس که از شرکت کنندگان بیعت رضوان بوده است ما را خبر داد که می گفته است * زانویش دردمند شده و به هنگام سجده بالشی زیر زانو می نهاده است.

حارث بن وهب خزاعی

وائل بن حُجر خُزرمی

ابو حُذیفه موسی بن مسعود.

از سفیان بن سعید ثوری، از عاصم بن کلیب، از پدرش، از وائل بن حُجر ما را خبر داد که می گفته است * به حضور پیامبر (ص) رسیدم موهای سرم بلند - ژولیده - بود. پیامبر فرمود: نافرخته. من رفتم و موهای سرم را کوتاه کردم و دوباره به حضور پیامبر آمدم. آن حضرت پرسید چرا موهایت را کوتاه کردی؟ گفتم: شنیدم که فرمودی نافرخته - ذُباب^۱ پنداشتم مرا در نظر داشتی. فرمود: تو را در نظر نداشتم، و این نیکوتر است. گوید کلمه ذُباب یمانی است.

صَفْوَان بن عَسَال مرادی

او از خاندان ربض بن زاهر بن عامر بن عَوْثِیَان بن زاهر بن مراد است و شمارشان در جَمَل است.^۲

گوید عمرو بن عاصم کِلابی، از هَمَّام بن یحیی، از عاصم، از زَرَّ بن جُبَیْش ما را خبر داد که می گفته است * صفوان بن عَسَال مرادی را دیدم و پرسیدم آیا رسول خدا (ص) را

۱. با توجه به توضیح ابن اثیر در النهاية فی غریب الحدیث به صورت نافرخته ترجمه شد. شاید هم به معنی سرگشته و دودل باشد که به صورت مذذب در کلام الله در نکوهش منافقان در آیه ۱۴۳ سوره چهارم آمده است.

۲. از شاخه های بزرگ - بطون - قبیله مذحج است. به ابن حزم، جمهرة انساب العرب، چاپ عبدالسلام محمد هارون، مصر، ۱۳۹۱ ق، ص ۴۷۶ مراجعه فرماید.

دیده‌ای؟ گفت: آری و همراه ایشان در دوازده جنگ شرکت کرده‌ام.

محمد بن سعد می‌گوید عبدالصمد بن عبدالوارث هم این حدیث را از گفتهٔ هَمَّام نقل می‌کرد که در آن از گفتهٔ زر چنین آمده که می‌گفته است: * در خلافت عثمان به حضور او رفتم، اُتبی بن کعب و یاران پیامبر (ص) مرا بر آن رفتن واداشتند. آن‌جا صفوان بن عسال را دیدم و از او پرسیدم...^۱

أَسَامَةُ بْنُ شَرِيكٍ ثَغَلَبِي

از قبیلهٔ قیس عیلان است و حدیث او چنین است که: هنگامی که اعراب به حضور پیامبر (ص) آمدند که از او سؤال کنند من در محضر آن حضرت بودم.

مَالِكُ بْنُ عَوْفٍ

ابن نَضْلَةَ بن خدیج بن حبیب بن حدید بن غنم بن کعب بن عصیمة بن جشم بن معاویة بن بکر بن هوازن. از قبیلهٔ قیس عیلان است. او پدر ابواحوص دوست عبدالله بن مسعود است. گوید عفان بن مُسْلِم، از شعبه، از ابواسحاق ما را خبر داد که می‌گفته است از ابواحوص شنیدم که از گفتهٔ پدرش نقل می‌کرد که می‌گفته است: * به حضور پیامبر رسیدم جامهٔ من نابسامان و بدمنظر بود. پیامبر (ص) از من پرسید مال داری؟ گفتم: آری. فرمود: مال تو چیست؟ گفتم: از هر نوع، اسب و شتر و گوسپند و بردگان. فرمود: هرگاه خداوند مالی به تو ارزانی می‌فرماید باید نشان آن بر تو دیده شود.

عَامِرُ بْنُ شَهْرٍ هَمْدَانِي

محمد بن سعد گوید ابواسامة برای ما از مجالد شعبی، از عامر بن شهر نقل می‌کرد که گفته است: * قبیلهٔ همدان از بیم حبشیان در کوه حَقْل^۲ پناهیده بودند و خداوند با آن کوه آنان را

۱. متن ظاهراً جاافتادگی دارد.

۲. حَقْل در لغت به معنی مرعه است و ظاهراً منظور کوهپایه سبز و خرم در منطقهٔ یمن است. یاقوت در معجم البلدان، ج

محفوظ بداشت. سرانجام ایرانیان به یاری همدان آمدند و همواره به سود آنان جنگ کردند تا آنجا که فریادشان در آمد و کار به درازا کشید. در این میان پیامبر (ص) بر آنان آشکار شد. همدانیان به من گفتند: ای عامر! تو همواره همنشین پادشاهان بوده‌ای، اینک آماده‌ای که به حضور این مرد - پیامبر - بروی و ما را خشنود سازی و برای ما خبر بیاوری؟ هرچه را تو برای ما پذیری آن را می‌پذیریم و هرچه را ناخوش داری ناخوش می‌داریم. گفتم: آری و به راه افتادم و در مدینه به حضور رسول خدا رسیدم و پیش او نشستم. در این هنگام گروهی به حضور او آمدند و گفتند: ای رسول خدا ما را اندرز ده و سفارشی کن. فرمود: شما را به بیم از خدا سفارش می‌کنم و اینکه سخن قریش را بشنوید و کردارشان را رها سازید.

عامر می‌گفته است: به خدا سوگند که من به همین پرسش و پاسخ بسنده کردم و خشنود شدم. و چنین اندیشیدم که پیش قوم خود برگردم تا نخست پیش نجاشی که از دوستان من بود بروم و چنان کردم. روزی که در پیشگاه نجاشی نشسته بودم پسر کوچک او که کودک بود از کنارم گذشت و نبشته‌ای بر لوح در دست داشت. از او خواستم آن را برای من بخواند و کودک آن را خواند و من خندیدم. نجاشی پرسید از چه چیزی خندیدی؟ گفتم: از آنچه این پسر بچه خواند. نجاشی گفت: به خدا سوگند آنچه او خواند از جمله سخنانی است که خدای بر زبان عیسی بن مریم فرو فرستاده است که چون فرماندهان و امیران زمین کودکان باشند لعنت و نفرین بر آن خواهد بود. من پس از شنیدن آن سخن از رسول خدا و این سخن از نجاشی پیش قوم خود برگشتم. آنان مسلمان شدند و از بلندیها و کوهپایه به دشت فرود آمدند. پیامبر (ص) هم نامه‌یی برای عُمَیر ذی مَرّان نوشته بود.

گوید: پیامبر (ص) مالک بن مرارة رهاوی را پیش همه قبیله‌های یمن گسیل فرموده بود. عک ذوخیوان مسلمان شد. به عک گفتند اینک به حضور پیامبر برو و از او برای دهکده و اموال خود امان‌نامه بگیر. او را دهکده‌یی بود که در آن اموال و بردگان داشت. عک به حضور پیامبر (ص) رفت و گفت: ای رسول خدا! مالک بن مرارة رهاوی پیش ما آمد و به اسلام فراخواند و ما مسلمان شدیم. مرا سرزمین و مزرعه‌یی است که در آن مال و بردگان دارم در آن باره برای من امان‌نامه بنویس و پیامبر (ص) فرمان داد برای او نوشته شود:

→

«به نام خداوند بخشنده مهربان، از محمد رسول خدا، برای عکّ ذی‌خیوان، اگر او دربارهٔ زمین و اموال و بندگان خود راستگوست، امان خدا و عهد رسول خدا برای او خواهد بود.»^۱ و این نامه را خالد بن سعید نوشته است.

نُبَيْطُ بْنُ شُرَيْطِ اشْجَعِي

او از قبیلهٔ قیس عیلان و پدر سَلَمَة بن نُبَيْط است.

محمد بن سعد گوید فضل بن دکین، از گفتهٔ سلمه بن نُبَيْط ما را خبر داد که می‌گفته است پدرم یا نُعَیم بن ابی‌هند از قول پدرم مرا حدیث کرد که می‌گفته است: * همراه پدر و عمویم حج گزاردم. پدرم به من گفت: این شخص سوار بر شتر سرخ‌مو را که سخترانی می‌کند می‌بینی؟ همین شخص رسول خداست.

گوید مالک بن اسماعیل، از موسی بن محمد انصاری، از ابو مالک اشجعی، از نُبَیْط بن شُرَیْط ما را خبر داد که می‌گفته است: * پشت سر پدرم سوار بر شتر بودم، پیامبر (ص) کنار جمرة - در منی - سخترانی می‌کرد و ضمن آن چنین می‌فرمود:

«ستایش از آن خداوند است از او یاری می‌جویم و آمرزش می‌خواهیم و گواهی می‌دهیم که پروردگاری جز خداوند نیست و محمد بنده و فرستاده اوست. شما را به بیم از خدا سفارش می‌کنم. حرمت کدام روز از همه روزها بیشتر است؟ گفتند: همین امروز. فرموده حرمت کدام ماه از همه ماهها برتر است؟ گفتند: همین ماه، فرمود، کدام شهر و سرزمین از همه جا حرمت فزون دارد؟ گفتند: همین سرزمین. فرمود: همانا حرمت خونها و اموال شما همچون حرمت این روز و این ماه و این سرزمین شماست - تجاوز نسبت به آن بر شما حرام است.»^۲

گوید مُومَل بن اسماعیل، از سفیان، از سَلَمَة پسر نُبَیْط ما را خبر داد که می‌گفته است

۱. ملاحظه می‌فرمایید که پیوند مطالب این شرح حال به یکدیگر استوار نیست، به‌ویژه که هیچ سخنی از کوچ کردن عامر به کوفه نیامده است. باید متن افتادگی‌هایی داشته باشد. برای اطلاع بیشتر از این نامه و منابع آن به ترجمه وثائق، ص ۱۸۱ مراجعه فرمایید.

۲. این خطبه حضرت ختمی مرتبت در مغازی واقعی منصل‌تر است. لطفاً به ترجمه مغازی، چاپ مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹ ش، ص ۸۴۹ مراجعه فرمایید.